

تشیع امامی در ماوراءالنهر در عهد سامانیان

محسن رحمتی / دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان / rahmati.mo@lu.ac.ir
تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۲/۰۵ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۷/۰۵/۱۱

چکیده

به رغم آن‌که تشیع، به واسطه نگاه متفاوت به حاکمیت جامعه اسلامی، همواره با مخالفت دستگاه خلافت مواجه بود و برخی از معتقدان بدان مذهب نیز زیر آزار و شکنجه و تعقیب قرار داشتند، در طول سده‌های نخستین اسلامی، تفکر شیعی در نقاط متعددی از قلمرو اسلامی از جمله ماوراءالنهر گسترش یافت. این مقاله ضمن بازکاوی زمینه‌ها و عوامل، چرایی و چگونگی نفوذ تشیع در ماوراءالنهر در عهد سامانیان را بررسی می‌کند. این مقاله، نشان می‌دهد که موقعیت جغرافیایی - فرهنگی ماوراءالنهر و تسامح مذهبی سامانیان، زمینه جذب شیعیان امامی را در طول قرن سوم فراهم آورد و در اوایل قرن چهارم، ماوراءالنهر به یکی از مهم‌ترین کانون‌های فرهنگی شیعیان امامی مبدل شد. از اواسط قرن چهارم، در نتیجه غلبه آل‌بویه بر بغداد و منازعات مذهبی کرامیه و ماتریدیان با شیعیان، به تدریج این کانون از رونق افتاد و شیعیان به نقاط دیگر کوچ کردند. کلیدواژه‌ها: تشیع، امامیه، سامانیان، ماوراءالنهر، سمرقند.

مقدمه

تشیع کهن‌ترین گروه اسلامی است که در ماجرای سقیفه با نگاهی متفاوت درباره جانشینی حضرت رسول ﷺ، از دیگر مسلمان متمایز گشت. در طول سده‌های بعدی، شاخه‌های متعددی از این مذهب منشعب شدند، ولی بزرگ‌ترین آنها، تشیع دوازده‌امامی است که با اعتقاد به انحصار امامت در فرزندان امام علی علیه السلام از حضرت زهراء علیها السلام از دیگر فرق متمایز هستند. هواداران این اندیشه در طول سده‌های نخستین اسلامی، در نواحی مختلف قلمرو اسلامی پراکنده شدند و جوامع شیعی متعددی در اطراف و آکناف قلمرو اسلامی ایجاد کردند. ماوراءالنهر یکی از این نواحی تمرکز شیعیان امامی است که به عنوان شرقی‌ترین ایالت ایران و جهان اسلام در آن دوره، فقط در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم فتح شد و تحت فرمان و اداره امیران خراسان قرار گرفت. از آغاز قرن سوم، یکی از خاندان‌های بومی منطقه یعنی فرزندان اسد بن سامان خدایه در هم‌کاری و همراهی نزدیک با دستگاه خلافت عباسی، حکومت برخی از شهرهای ماوراءالنهر را گرفتند. این خاندان که از آن پس با عنوان سامانیان شهرت یافتند، نخستین خاندان حاکم ایرانی هستند که پایه قدرت خود را در شهرهای بخش شرقی ماوراءالنهر یعنی سمرقند، چاچ و فرغانه استوار ساختند و تا زمان انقراض این سلسله در سال ۳۹۰ قمری، نزدیک به دو سده، بخش‌های شرقی قلمرو اسلامی را زیر فرمان داشتند. مهم‌ترین مرکز قدرت آن‌ها در قرن سوم سمرقند و در قرن چهارم بخارا بود. در دوره سامانیان، مذاهب مختلفی در ماوراءالنهر فعالیت داشتند که تشیع امامی، یکی از مهم‌ترین و فعال‌ترین آن‌ها بود. پرسش اصلی این مقاله این است که وضعیت تشیع امامی در ماوراءالنهر در دوران حاکمیت سامانیان چگونه بوده است؟

تاکنون پژوهش‌گران دیگری نیز به بحث و بررسی درباره تشیع در ماوراءالنهر پرداخته‌اند؛ از جمله: علی دوانی در شرح سرگذشت عالمان شیعی هم‌چون: عیاشی و کشی، به وضعیت تشیع امامی در ماوراءالنهر اشاره کرده است. (دوانی، ۱۳۷۷) ناجی نیز وضعیت مذهبی را در کل قلمرو سامانی مطالعه کرده و از این ره‌گذر، اشاراتی نیز به تشیع امامی در کل قلمرو سامانی (نه فقط ماوراءالنهر) دارد. (ناجی، ۱۳۷۸) غفرانی نیز به بحث و بررسی درباره وضعیت شیعیان در

ماوراءالنهر بعد از انقراض سامانیان پرداخته است. (غفرانی، ۱۳۸۵) در پژوهش‌های متعدد دیگر نیز مطالب فراوانی درباره تشیع در خراسان و یا اوضاع مذهبی در دوره سامانی آمده، ولی تاکنون مسأله رشد و گسترش تشیع امامی در ماوراءالنهر عهد سامانی به صورت مشخص و متمرکز، بررسی نگردیده است.

ماوراءالنهر و خاندان سامانی

سرزمین‌های واقع در حوضه آبریز دو رود سیحون و جیحون، مشتمل بر ایالات چغانیان، ختلان، کش، نخشب، بخارا، سمرقند، اسروشنه، فرغانه، چاچ و اسپجانب که پس از فتوحات اعراب به «ماوراءالنهر» معروف شد (نک: حدودالعالم، ۱۳۶۲، ص ۱۰۵؛ استخری، ۱۳۶۸، ص ۲۲۵)، از دیرباز شرقی‌ترین ایالت ایران بود. اگرچه فتح این منطقه برای اعراب مسلمان به درازا کشید و پس از یک قرن تلاش مداوم فقط در زمان امارت نصر بن سیار در سال ۱۲۳ قمری فتح منطقه کامل شد (بلاذری، ۱۴۲۱، ص ۲۳۶-۲۳۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶ق، ج ۵، ص ۲۲۶)، از آن پس این منطقه، ضمیمه خراسان بود و حکمرانان عرب مستقر در مرو آن را اداره می‌کردند. این امر مقدرات و سرنوشت هر دو منطقه را با یک‌دیگر گره زد. با روی کار آمدن عباسیان، این منطقه نیز زیر سلطه آنها قرار گرفت و لزوم محافظت از این منطقه در برابر تهاجم ایلات بیابان‌گرد شمالی، از همان آغاز دغدغه اصلی حکمرانان مسلمان خراسان بود؛ لذا در طول قرن دوم، جمع‌کنندگی از غازیان مسلمان برای جهاد با این ایلات غیرمسلمان روانه ماوراءالنهر شدند. (استخری، ۱۳۶۸، ص ۲۲۹؛ یاقوت حموی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۴۶-۴۷) از طرف دیگر، این منطقه به عنوان بخشی از خراسان، در طول قرن دوم (به‌ویژه از ۱۳۲ تا ۱۹۵ق)، دست‌خوش قیام‌های متوالی علیه عباسیان بود. این امر، بیش از هر چیز سلطه و نظارت عباسیان را بر این منطقه تحت‌الشعاع قرار داد.

لزوم کنترل و نظارت دقیق، خلفای عباسی را واداشت تا از ابتدای قرن سوم، حکومت شهرهای این منطقه را به خاندان‌های اشرافی بومی وفادار به خلیفه واگذار نمایند تا با

سامان‌دهی امور غازیان منطقه، ضمن سرکوبی مخالفان، حملات ایلات غیرمسلمان به قلمرو اسلامی را در ماوراءالنهر دفع نمایند. در این روند، از سال ۲۰۳ قمری، بخش شرقی ماوراءالنهر یعنی چاچ، فرغانه و سمرقند، به فرزندان اسد بن سامان‌خدا و آگذار شد تا به عنوان اولین خاندان حاکم ایرانی در دوره بعد از اسلام باشند. دو برادر کوچک‌تر یعنی یحیی و احمد بن اسد، به ترتیب در چاچ و فرغانه مستقر شدند و برادر بزرگ‌تر یعنی نوح نیز سمرقند را به عنوان کرسی ماوراءالنهر در اختیار گرفت که علاوه بر کنترل آن، بتواند از هر دو برادر نیز پشتیبانی کند. بعدها نیز با مرگ هر یک از آنها، برادر دیگر جانشین او می‌شد. سرانجام تا سال ۲۵۰ قمری، هر سه برادر از دنیا رفتند و قلمرو آنها به طور کامل در اختیار نصر بن احمد (حک: ۲۵۰-۲۷۹ق) قرار گرفت. (سمعانی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۲۰۱؛ نرشخی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۴-۱۰۵)

خلیفه عباسی در اعتراض به اقدام یعقوب لیث صفاری (حک: ۲۴۴-۲۶۵ق) در سقوط طاهریان، منشور حکومت همه ماوراءالنهر را برای نصر بن احمد فرستاد. جانشین وی اسماعیل بن احمد (حک: ۲۷۹-۲۹۵ق)، علاوه بر نبرد با ایلات غیرمسلمان و توسعه قلمرو اسلامی تا شرق رود طراز، به خراسان نیز حمله کرد و با غلبه بر عمرو لیث صفاری (حک: ۲۶۵-۲۸۷ق)، خراسان بزرگ را نیز در اختیار گرفت که به صورت تقریبی تا یک قرن بعد (تا ۳۸۹ق) این قلمرو در اختیار فرزندان و جانشینان وی بود. (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۳۲۳-۳۲۴) انتخاب بخارا به عنوان پایتخت این قلمرو وسیع، نشان می‌دهد که هم‌چنان ماوراءالنهر، هسته اصلی قلمرو سامانیان بود. بر این اساس، دوران حکومت سامانیان که تقریباً دو قرن به درازا انجامید، به دو دوره کاملاً متمایز تقسیم می‌شود: دوره اول از سال ۲۰۳ تا ۲۸۷ قمری که فقط بر ماوراءالنهر حکومت می‌کردند و دوره دوم از سال ۲۸۷ تا ۳۸۹ قمری که علاوه بر ماوراءالنهر، خراسان بزرگ، سیستان و گرگان و در پاره‌ای مقاطع، طبرستان و بخش‌های شرقی جبال را نیز زیر فرمان داشتند.

تشیع امامی و انتشار آن در ماوراءالنهر پیش از سامانیان

با توجه به اختناق حاکم بر جامعه اسلامی در عهد امویان، فرصت آموزش یکسان عقاید شیعی برای همه شیعیان فراهم نبود و در نتیجه، با وقوع حادثه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام، در بین این جماعت، اختلاف افتاد و هر گروهی از آنها، یک تلقی خاص از مسأله امامت و شخص امام داشتند که در نتیجه آن، تشیع به پنج گروه اصلی امامیه، زیدیه، اسماعیلیه، کیسانیه و غلات تقسیم شدند. (شهرستانی، ۱۳۳۵، ج ۱، ص ۱۵-۱۹) با توجه به اختناق دوران خلفا، مرزبندی این فرقه‌ها در قرن اول و دوم چندان مشخص نبود و منابع موجود، بسیاری از معتقدان به این مذهب را فقط ذیل نام تشیع و شیعه آورده‌اند و معلوم نمی‌کنند که به کدام یک از این فرقه‌ها تعلق داشتند. ولی از اواخر قرن دوم به بعد، این مرزبندی‌ها روشن‌تر شد و از آن پس، فقط آن دسته از شیعیان که تنزیصی بودن امامت، انحصار امامت در امام علی علیه السلام و یازده تن از فرزندان ایشان از بطن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عصمت امامان و غیبت امام دوازدهم علیه السلام باور داشتند، با نام شیعه دوازده امامی و یا به طور مطلق شیعه امامیه شناخته شدند.

تشیع در طول دو قرن اول هجری، در گستره‌ای وسیع از اندلس در غرب تا سیحون و سند در شرق گسترش یافت. در این روند، تشیع به ماوراءالنهر نیز نفوذ کرد، ولی از چگونگی ورود نخستین شیعیان به منطقه، اطلاع دقیقی در دست نیست. فتح منطقه، زمینه را برای مهاجرت و اسکان قبیله‌هایی چند از اعراب شمالی و جنوبی در ماوراءالنهر فراهم ساخت. (سمعانی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۹۱-۳۹۲، ج ۴، ص ۴۴۰؛ یاقوت حموی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۳۶۹؛ اشپولر، ۱۳۶۹، ص ۴۴۷-۴۴۹) از آنجا که برخی از این قبایل مهاجر، یمنی (جنوبی) بودند و عقاید شیعی داشتند (نرشخی، ۱۳۶۳، ص ۷۳؛ جعفری، ۱۳۷۲، ص ۱۴۳)، به نظر می‌رسد تفکر شیعی را با خود به ماوراءالنهر برده باشند. اعتقاد شیعیان به حقانیت امام علی علیه السلام و فرزندانش برای پیشوایی جامعه اسلامی، آنها را در تقابل با خلافت حاکم قرار می‌داد؛ چنان‌که برخی از آنها تحت تعقیب و آزار خلفای اموی و عباسی قرار گرفتند.

دوری ماوراءالنهر از نظارت مستقیم خلفا و مجاورت با ایلات غیرمسلمان شمال سیحون، عده چشم‌گیری از شیعیان تحت تعقیب خلفا (مسعودی، ۱۹۹۰، ج ۳، ص ۱۳۸ و ۱۷۶؛ خواجویان، ۱۳۷۶، ص ۶۲) و در رأس آن‌ها سادات علوی که خلافت را حق جدّ خود می‌دانستند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۲۸، ص ۲۰۷-۲۱۰ و ۲۶۳-۲۶۸؛ ابن اسفندیار، ۱۳۲۰، ج ۱، ص ۱۹۴) و افراد علاقه‌مند به شرکت در غزا علیه غیرمسلمانان (سمعانی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۳۹-۴۰) را به ماوراءالنهر کشاند. بومیان منطقه نیز در تماس با شیعیان منطقه، با عقاید شیعی که عدالت و شهادت دو رکن اصلی آن بود، آشنا شدند. بخشی از آن‌ها که تازه مسلمان شده یا می‌شدند، به واسطه محرومیت از بسیاری حقوق اجتماعی و حتی گرفتن جزیه از آن‌ها به رغم پذیرش اسلام، به اندیشه‌های عدالت‌طلبانه متمایل شدند. (زرین‌کوب، ۱۳۶۸، ص ۳۷۷-۳۸۸) طبیعی است که در چنین روندی، تشیع در منطقه منتشر شده و هوادارانی پیدا کرده باشد.

می‌دانیم که نهضت عباسی با تبلیغ و جذب گروهی از شیعیان توانست به پیروزی برسد. (خواجویان، ۱۳۷۶، ص ۷۲-۷۴) از آن‌جا که شیعیان اعتقادی، امام خود را می‌شناختند و طبیعتاً به فردی غیر از امام خود خدمت نمی‌کردند و هم‌چنین با توجه به حضور داعیان عباسی در برخی نقاط ماوراءالنهر (طبری، ۱۴۱۸ق، ج ۶، ص ۳۱۱؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق، ج ۵، ص ۳۵۹) و شرکت برخی از اهالی آن ایالت در قیام ابومسلم (ابوحنیفه دینوری، ۱۳۳۰، ص ۳۴۳)، می‌توان شیعیان ماوراءالنهر در اوایل قرن دوم هجری را به دو دسته تشیع اعتقادی و سیاسی^۱ تقسیم کرد. در عهد عباسیان، شیعیان سیاسی به تدریج در متن

۱. تشیع اعتقادی را می‌توان به معنای باور داشتن به تنصیبی بودن امامت و انحصار آن در حضرت علی علیه السلام و فرزندان آن حضرت از فاطمه زهرا علیها السلام دانست که ضرورت وجود امام، شناخت امام است و اطاعت از وی نیز آن را تکمیل می‌کند. (نک: شهرستانی، ۱۳۳۵، ج ۱، ص ۲۰۲ و ۲۱۳؛ جعفری، ۱۳۷۲، ص ۳۳۵-۳۳۷) اما بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، گروهی از شیعیان، به دنبال یافتن رهبری فعال برای مبارزه با امویان، اعتقاد به انحصار امامت در علی و فرزندان وی از فاطمه زهرا علیها السلام را رها کردند. این گروه با عنوان کلی کیسانیه مشهورند اما در درون خود فرقه‌ها و اشعابات فراوانی را دارند. این گروه،

جامعه اهل سنت و جماعت هضم و مستحیل شدند؛ ولی شیعیان امامی با اعتقاد راسخ به تداوم امامت در فرزندان امام علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام هم چنان به عنوانی اقلیتی مقاوم باقی ماندند که در این مقاله به وضعیت آن‌ها پرداخته می‌شود.

تسامح و تساهل مذهبی در منطقه عامل اساسی مهمی در تداوم تشیع امامی در ماوراءالنهر بود. راه‌های ارتباطی بین بزرگ‌ترین کانون‌های تمدنی جهان باستان یعنی ایران، آسیای غربی و یونان با هند و چین از این ناحیه می‌گذشت؛ لذا این منطقه، مرکز تجاری بزرگ بین خراسان، هند، چین، ترکستان، دشت قیچاق و از آن طریق تا شرق اروپا و سواحل دریای بالئیک بود. این موقعیت، رونق تجارت در آن منطقه را در پی داشت، (حدود العالم، ۱۳۶۲، ص ۱۰۵-۱۰۷؛ مقدسی، ۱۴۰۸، ص ۲۲۰) تردد بازرگانان، علاوه بر جابه‌جایی کالاها و محصولات بین این تمدن‌ها، به جابه‌جایی دین‌ها و فرهنگ‌ها نیز کمک می‌کرد؛ چنان‌که پیروان مذاهب مانوی، مسیحیت نسطوری و بودایی که در ایران و هند تحت تعقیب قرار

خاندان امام علی علیه السلام را نسبت به بنی‌امیه محق‌تر دانسته، در قیاس با بنی‌امیه، حکومت جامعه اسلامی را حق این‌ها می‌دانستند. عده زیادی از نوکیشان و موالی که از طرف امویان زیر فشار و ستم قرار داشتند نیز به این دسته‌های مبارز پیوستند. اینان بدون توجه به این‌که چه کسی باید امام شود، به هر قیام ضداموی می‌پیوستند که داعیه حکومت خاندان علی علیه السلام را داشت، و تنها امیدوار بودند که با روی کار آمدن یکی از نوادگان علی علیه السلام اوضاع جامعه اسلامی (یا به عبارت دیگر اوضاع خودشان) بهبود یابد. (جعفری، ۱۳۷۲، ص ۲۷۸-۲۸۳) بر اساس منابع، ظاهراً برای آن‌ها فرقی نمی‌کرد که این فرد کدام یک از اولاد علی علیه السلام باشد. از مشخصه‌های اساسی این گروه از شیعیان، تغییر سریع و بدون تسلسل امام و در نتیجه، سرعت در انشعاب بود. چنان‌که در طول هفتاد سال (از شهادت امام حسین علیه السلام تا روی کار آمدن عباسیان)، به چندین فرقه (کیسانیه، مختاریه، هاشمیه، رزامیه، کربیه، راوندیه، بیانیه و حریبه) تقسیم شدند. (نک: اشعری، ۱۳۶۲، ص ۱۳-۲۲؛ بغدادی، ۱۴۰۸، ص ۲۷-۳۸؛ شهرستانی، ۱۳۳۵، ج ۱، ص ۱۵-۱۶ و ۱۹۳-۲۰۲) بدین ترتیب، به نظر می‌رسد بتوان آن‌ها را شیعیان سیاسی دانست که ضمن علاقه‌مندی به حکومت اولاد علی علیه السلام، باورهای شیعیان در خصوص شرایط امامت را قبول نداشتند. از همین ره‌گذر است که ابوسلمه خلال که سال‌ها در خدمت نهضت عباسی فعالیت کرده بود، بعد از مرگ ابراهیم امام در محرم ۱۳۲ قمری، از امام صادق علیه السلام، عبدالله محض و عمر الاشرف، به صورت جداگانه خواست تا سرپرستی نهضت عباسی را بر عهده بگیرند.

گرفته بودند، از طریق همین منطقه و همین مسیر تجاری به ترکستان و چین منتقل شدند. (بارتولد، ۱۳۵۸، ص ۱۹۰-۲۳۰) بدیهی است که در محیط تجاری، بازرگانان، بدون تجسس درباره باورهای مذهبی طرف مقابلشان، فقط به فکر خرید و فروش کالاهای خود با وضعیت دلخواهشان باشند؛ بنابراین، در این فضا، پیروان مذاهب مختلف بدون ترس از تعقیب و آزار حکومت یا فرق دیگر، در کنار یکدیگر حضور داشتند و به امر بازرگانی مشغول بودند. این وضعیت، زمینه را برای حضور و مهاجرت فرقه‌های تحت تعقیب مسلمان فراهم می‌کرد تا با مهاجرت و استقرار در آنجا بتوانند از آرامش برخوردار شوند. امیران سامانی هم که از این منطقه برخاسته و در این فضای فرهنگی رشد یافته بودند، به لحاظ مذهبی اهل تسامح بودند. این امر به تشدید حضور و فعالیت شیعیان و سادات در ماوراءالنهر کمک کرد تا با استقرار در نواحی مختلف این منطقه، از آزادی عمل برخوردار شوند. تعامل رفق‌آمیز امیران سامانی با سادات علوی (بیهقی، ۱۳۱۷، ص ۵۷، ۹۸ و ۴۳۹-۴۴۱؛ همو، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۴۹۵ و ۵۱۵؛ مروزی، ۱۴۰۹، ص ۸۰-۸۶؛ ابن عنبه، ۱۳۸۰ق، ص ۳۴۷)، به تحکیم جایگاه سیاسی - اجتماعی سادات در منطقه کمک کرد؛ چنان‌که علاوه بر موقعیت عظیم و مرتبه بلندی که در نزد امیران اولیه سامانی کسب کردند (نرشخی، ۱۳۶۳، ص ۲۲؛ مقدسی، ص ۲۵۲)، به عنوان افراد محتشم، وجیه و محترم در ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی و اداری نقش شایان توجه پیدا کردند، (بیهقی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۶۱۳؛ مروزی، ۱۴۰۹، ص ۶۲ و ۱۷۸؛ جرفادقانی، ۱۳۵۴، ص ۱۷۰؛ همایی، ۱۳۶۱، ص ۳۱۱)

گسترش تشیع امامی در ماوراءالنهر

در مورد وضعیت تشیع امامی در قرن سوم در همه قلمرو اسلامی به طور عام و در ماوراءالنهر به طور خاص، داده‌های زیادی در منابع تاریخ‌نگاری در دست نیست؛ اما با تمرکز بر شرح سرگذشت و نام علمای شیعی مربوط به این دوره در منابع رجالی، تا حدود زیادی می‌توان اطلاعاتی درباره حضور و فعالیت فرهنگی شیعیان امامی و هم‌چنین

پراکندگی جغرافیایی آن‌ها در ماوراءالنهر به دست آورد. اگرچه ذکر نام هر فرد در منابع رجالی شیعه، به طور تمام و کمال مرادف با امامی مذهب بودن او نمی‌تواند باشد، در بسیاری از موارد در این منابع، به ارتباط آن‌ها با تشیع امامی اشاره شده است، چنان‌که در سرگذشت عیاشی آورده‌اند:

در آغاز زندگی‌اش مذهب عامی داشت و به صورت عمومی حدیث شنید...

سپس بصیرت یافت و به مذهب ما رجوع کرد. (نجاشی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۵۱-

۳۵۲)

به رغم سکوت منابع درباره حضور و فعالیت شیعیان امامیه در قرن‌های اول و دوم، برخی شواهد و قراین تاریخی، وجود یک جریان شیعی امامی در خراسان بزرگ و ماوراءالنهر را روشن می‌سازد. ابو خالد کابلی یکی از شیعیان مشهور خراسان در قرن اول هجری است که در اوایل، جزء شیعیان کیسانی بود و از محمد بن حنفیه پیروی می‌کرد، ولی در تماس و ارتباط با امام زین العابدین علیه السلام، به امامت ایشان ایمان آورد و از آن پس مرید امام باقر علیه السلام نیز باقی ماند. (کشی، ۱۴۳۰، ص ۹۴-۹۵) هم‌چنین در جریان تبلیغات عباسیان، از فردی به نام ابو غالب در نیشابور یاد شده است که به شیعه بنی فاطمه شهرت داشت. رهبران نهضت عباسی، داعیان خود را از اختلاط با شیعیان برحذر می‌داشتند. (ابن اثیر، ۱۳۸۶ق، ج ۵، ص ۱۴۳) علاوه بر این موارد، مهاجرت برخی از اصحاب علی علیه السلام نظیر قنبر به خراسان و توطن او و اولادش در آن‌جا (بیهقی، ۱۳۱۷، ص ۲۵) نیز می‌تواند وجود یک جریان شیعه اعتقادی (امامی) را در خراسان نشان دهد که در کنار جمع کثیر شیعیان کیسانی در خراسان بزرگ حضور داشته‌اند. با توجه به آن‌که ماوراءالنهر در این زمان جزئی از خراسان بود، هم‌چنین با توجه به حضور داعیان عباسی در برخی نقاط ماوراءالنهر (طبری، ۱۴۱۸، ج ۶، ص ۳۱۱؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶ق، ج ۵، ص ۳۵۹) و شرکت برخی از اهالی آن ایالت در قیام ابو مسلم (ابوحنیفه دینوری، ص ۳۶۱)، می‌توان تصور کرد که این وضعیت در ماوراءالنهر نیز وجود داشته است. در طول قرن دوم، اطلاعی درباره وضعیت

شیعیان امامی در منطقه در دست نیست، اما در آغاز قرن سوم حضور امام رضا علیه السلام در مرو و سهولت ارتباط اهالی منطقه با آن حضرت و بهره‌گیری از وجود مبارک ایشان، بستر تشیع امامی را در آن منطقه تقویت کرد؛ لذا از آن پس در طول قرن سوم، از برخی بزرگان شیعه یاد شده است که جزء خواص و یاران امام جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام به شمار می‌آمده و به طریقی با خراسان و ماوراءالنهر مرتبط بوده‌اند.

شاذان بن فضل نیشابوری یکی از اصحاب امام جواد علیه السلام است که در نیشابور و خراسان فعالیت می‌کرد. (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۷۶) پس از او نیز فرزندش فضل بن شاذان است که ابن‌ندیم او را یکی از پیشوایان مذهبی در زمینه قرآن و حدیث می‌داند. (ابن‌ندیم، ص ۴۵) اگرچه ابن‌ندیم در جای دیگری، در مورد شیعه بودن فضل تردید کرده، همو تصریح دارد که شیعیان او را از خود دانسته‌اند. (ابن‌ندیم، ۱۳۸۱، ص ۴۲۰) منابع امامی نیز او را از یاران امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام به شمار آورده‌اند. (کشّی، ۱۴۳۰، ص ۳۸۳-۳۸۴؛ طوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۹۰ و ۴۰۱) بر اساس متون موجود، او بیش از پنجاه کتاب در زمینه فقه، حدیث و کلام نوشته بود. (طوسی، بی‌تا، ص ۱۲۴) تعدد آثار مکتوب فضل، میزان و رونق فعالیت علمی او در خراسان را نشان می‌دهد. تجاهر و تظاهر او به عقاید شیعی، خشم علمای اهل سنت را در پی داشت، در نتیجه، عبدالله بن طاهر (حک: ۲۱۳-۲۳۰ ق) او را به سبب اعتقاداتش از نیشابور تبعید کرد. (کشّی، ۱۴۳۰، ص ۳۸۱ و ۳۸۳)

علاوه بر این که این شیعیان امامی می‌توانستند به نحوی به پرسش‌های اهالی ماوراءالنهر درباره مذهب تشیع و ترویج این مذهب در ماوراءالنهر پاسخ‌گو باشند، از دو شخصیت بزرگ و برجسته نام برده‌اند که به صورت مشخص و خاص در ماوراءالنهر مستقر شده و فعالیت تبلیغی و ترویجی داشته‌اند. نخستین فرد، ابو عبدالله حسین بن اشکیب مروزی است که منابع شیعی، او را از علمای امامی و از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام دانسته‌اند. (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۹۸؛ نجاشی، ۱۴۱۸ ق، ص ۴۴-۴۵) به گفته شیخ طوسی رحمته الله علیه، او مقیم ماوراءالنهر بود و در شهرهای سمرقند و کش به عنوان عالم و

متکلم فعالیت می‌کرد؛ چنان‌که چندین کتاب در این باره نوشت. (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۹۸) راویان و محدثان امامی مذهب، او را از جمله راویان موثق دانسته و روایات بسیاری را از وی نقل کرده‌اند، (نجاشی، ۱۴۱۸ق، ص ۴۴-۴۵) محدثان و راویان بعدی، نقل قول‌های فراوان از طریق او آورده‌اند که گویای فعالیت و تلاش‌های وی برای تبلیغ و ترویج عقاید شیعی در ماوراءالنهر است. علاوه بر آن‌که محمد بن مسعود عیاشی از وی حدیث نقل کرده (کشّی، ۱۴۳۰، ص ۹۳، ۲۶۵، ۲۸۲ و ۳۱۱)، ارتباط وی با امامین عسکریین علیهما السلام نیز امامی بودن وی و هم‌چنین زندگی وی در نیمه دوم قرن سوم را مسجل می‌سازد.

ابراهیم بن علی الکوفی دومین فرد برجسته در این زمینه بود که علمای شیعه، او را نیز از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام به شمار آورده‌اند. به گفته شیخ طوسی (ره)، ابراهیم که عالمی پرهیزگار بود، به ماوراءالنهر مهاجرت کرد و در سمرقند وطن‌گزید و نصر بن احمد سامانی او را آکرام کرد. بعد از نصر نیز پادشاهان بعدی هم این کار را کردند. (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۰۷) نگارش کتاب‌های متعدد او، از فعالیت فرهنگی و تبلیغاتی وی برای گسترش تشیع امامی در ماوراءالنهر پرده برمی‌دارد. معاصر بودن وی با امام حسن عسکری علیه السلام و هم‌چنین با نصر بن احمد (حک: ۲۵۰-۲۷۹ ق) و جانشینان وی، نشان می‌دهد که او نیز در نیمه دوم قرن سوم زندگی می‌کرده است. در این زمان، وضعیت فرهنگی ماوراءالنهر به گونه‌ای بود که بستر مناسبی برای حضور او در سمرقند فراهم آورد. درباره علت آمدن وی به سمرقند چیزی دانسته نیست که آیا مناسب بودن وضعیت سمرقند او را تشویق به این مهاجرت کرده یا این‌که برای ایمنی از جور مأموران خلافت عباسی و یا حتی به عنوان وکیل و نماینده از طرف امام علیه السلام به این منطقه رفته باشد. این فرد نیز همراه و در کنار حسین بن اشکیب مروزی، در تبلیغ و ترویج عقاید شیعی در منطقه مؤثر و فعال بود. منابع رجالی، وی را صاحب چند تصنیف دانسته که خود نشان از فعالیت فرهنگی، آموزشی و تبلیغی وی دارد.

در منابع رجالی شیعه، از یک عالم امامی مذهب مورد اعتماد و معتقد با نام ابوسعید جعفر بن احمد بن ایوب السمرقندی معروف به ابن‌التاجر نام برده شده است. (طوسی،

۱۳۷۳، ص ۴۱۸؛ نجاشی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۲۱) او متکلم بود و چندین کتاب در این زمینه نگاشت. اطلاع بیشتری درباره وی در دست نیست. عالمان و محدثان شیعی به این فرد اعتماد بسیار داشته و بارها از وی حدیث نقل کرده‌اند. (کشی، ۱۴۳۰، ص ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۵۷ و ۲۹۶) با توجه به نقل حدیث از وی توسط محمد بن مسعود عیاشی (نجاشی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۲۱) و عنایت به این که حیات عیاشی در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم است، به نظر می‌رسد که بتوان دوران حیات این عالم بزرگ را نیز در نیمه دوم قرن سوم هجری قرار داد که در این صورت با حسین بن اشکیب و ابراهیم بن علی هم‌عصر بوده و احتمالاً با آنها تماس داشته است. بر این اساس، معلوم است که در نیمه دوم قرن سوم، با فعالیت این سه عالم بزرگ، تشیع امامی در ماوراءالنهر از رونق خاصی برخوردار شده بود.

نکته دیگری که رشد و رونق تشیع امامی در نیمه دوم قرن سوم را نشان می‌دهد، علاقه‌مندی امیراسماعیل سامانی به تشیع است. وی در سال ۲۳۴ قمری، در ماوراءالنهر به دنیا آمد. از قول او روایت کرده‌اند که پدرش برای او معلمی رافضی انتخاب کرده بود که مدت‌ها او را تعلیم می‌داد و او شیعه شد. ولی شیبی در عالم رؤیا حضرت رسول ﷺ را با خلفای راشدین در خواب دید که با او پرخاش کرد که چرا به اصحاب او ناسزا می‌گوید. سپس دستی به سینه‌اش کشید تا زخم و بیماری برایش ایجاد کرد که در نتیجه آن، هفت ماه بیمار شد و موهایش شروع به ریزش کرد. پزشکان از علاج درماندند ولی برادر بزرگ‌ترش نصر بن احمد او را به توبه از اعتقاد شیعی دعوت کرد و او بهبود یافت. (نسفی، ۱۳۷۸، ص ۶۶؛ ذهبی، ۱۴۰۳، ج ۱۴، ص ۱۵۴-۱۵۵) اگرچه این روایت از جعلیات ماتریدیان است که در نیمه دوم قرن چهارم مبارزه شدیدی علیه شیعیان آغاز کردند، چند نکته از آن برمی‌آید:

اولاً در اواسط قرن سوم، تشیع در ماوراءالنهر به شدت فراگیر بوده است. دوم این که این ماجرا مربوط به زمانی است که امیر احمد بن اسد (حک: ۲۰۴-۲۵۰ ق) از دنیا رفته و فقط برادر بزرگ‌ترش نصر (حک: ۲۵۰-۲۷۹ ق) حکومت داشته است. سوم این که مکاتبه

و نامه‌نویسی بین اسماعیل و نصر در این مرحله، حاکی از آن است که اسماعیل در سمرقند و کنار برادرش نبوده و این می‌تواند مربوط به زمانی باشد که اسماعیل به امارت بخارا منصوب بوده است. چهارم این‌که این روایت، اوضاع و احوال شیعه امامیه (نه زیدیه و یا اسماعیلیه) را توصیف می‌کند. بر این اساس، می‌توان استنباط کرد که در آغاز نیمه دوم قرن سوم، اقتدار جریان شیعی امامیه در ماوراءالنهر به خوبی رشد یافته بود.

اقتدار و شکوفایی تشیع امامی در ماوراءالنهر

حضور و فعالیت سه عالم یادشده (حسین بن اشکیب، ابراهیم بن علی و جعفر بن احمد بن ایوب)، ماوراءالنهر را به یکی از کانون‌های اساسی مذهب امامی مبدل ساخت که در آغاز قرن چهارم، با تلاش‌های محمد بن مسعود عیاشی و همراهانش به اوج شکوفایی و رونق رسید.

ابونضر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش السلمی السمرقندی، معروف به «عیاشی»، از مردم سمرقند و به قولی از بنی تمیم، از فقهای شیعه امامیه بود که در غزارت علم یگانه دوران خود به شمار می‌رفت. (ابن ندیم، ۱۳۸۱، ص ۳۶۱-۳۶۳؛ طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۴۰) او فردی امین و مورد وثوق، راست‌گو و یکی از بزرگان و اعیان امامیه بود. در آغاز زندگی‌اش مذهب عامی داشت و به صورت عمومی حدیث شنید و سپس بصیرت یافت و به تشیع امامی رجوع کرد. (نجاشی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۵۱-۳۵۲) زرکلی ضمن تکرار این توصیف، وفات او را حدود ۳۲۰ ق/ ۹۳۲ م. نوشته است. (زرکلی، ج ۷، ص ۹۵) به گفته نجاشی، او در سن جوانی از علی بن حسن بن فضال و عبدالله بن محمد بن خالد الطیالسی و گروهی از مشایخ کوفی، بغدادی و قمی حدیث شنیده است. (نجاشی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۵۱-۳۵۲) علی بن حسن بن فضال و محمد بن خالد طیالسی، هر دو از شیعیان کوفه در نیمه قرن سوم بودند که شیخ طوسی (ره)، از آن‌ها در میان اصحاب امامین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نام برده است. (طوسی، ۱۳۷۸، ص ۳۸۹، ۴۰۰ و ۴۳۸) این مطلب، بدان معناست که عیاشی در نیمه دوم قرن سوم زندگی

می‌کرده و با این دو عالم مصاحبت داشته است. بر این اساس، او احتمالاً در حدود ۲۵۰ قمری به دنیا آمده و در سنین نوجوانی و جوانی یعنی در دهه ۲۶۰ قمری حضور این دو تن را درک کرده است؛ بنابراین با محاسبه حدوداً هفتاد سال عمر برای او، تاریخ تقریبی که زرکلی برای وفات او محاسبه کرده، ممکن است درست باشد.

در همین زمان، ابراهیم بن محمد بن عباس ختلی نیز زندگی و فعالیت فرهنگی داشته است. بر اساس منابع، او فردی پرهیزگار و نیکوکار بود که از سعد بن عبدالله و دیگر محدثان قمی و از علی بن حسن بن فضال حدیث نقل کرده است. (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۰۷) چنان‌که اشاره شد، همین مصاحبت و نقل حدیث از علی بن حسن بن فضال، نشان می‌دهد که او نیز با عیاشی، در نیمه دوم قرن سوم زندگی می‌کرده است. علاوه بر این، ابوعمرو الکشی حدیثی از قول او درباره مختار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند. (کشی، ۱۴۳۰، ص ۹۸ و ۲۴۱) بر اساس نسل‌شماری راویان از این شخص تا امام صادق علیه السلام، به نظر می‌رسد که در حدود سال ۳۰۰ قمری زندگی می‌کرده است. هم‌چنین در کتب رجالی و حدیثی شیعیان امامی، از فردی با نام ابوبکر محمد بن حسن البرانی نام برده شده است. (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۴۰ و ۴۴۷؛ کشی، ۱۴۳۰، ص ۸۲، ۳۲۸، ۳۲۹ و ۳۳۰) از آن‌جا که ابوعمرو الکشی در برخی موارد، روایتی را از قول او و عیاشی نقل کرده (کشی، ۱۴۳۰، ص ۲۵۷ و ۳۳۶)، نشان می‌دهد که او با عیاشی در دهه‌های نخست قرن چهارم، در حال حیات بوده و به ویژه روایتی که کشی از قول وی درباره سلیم بن قیس هلالی و کتابش نقل کرده (کشی، ۱۴۳۰، ص ۸۲)، آشکارا نشان می‌دهد که او مذهب امامی داشته است.

مذهب شیعی با مساعی این چند نفر، در ماوراءالنهر رونق گرفت و البته سهم عیاشی در این امر، بسیار بیش از دیگران بود. او میراث پدر را که بالغ بر سیصد هزار دینار بود، همه را در راه علم و حدیث هزینه کرد و خانه‌اش همواره هم‌چون مسجد مملو از مردم بود، (نجاشی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۵۱-۳۵۲) او جلیل‌القدر بود و واسع‌الخبار که روایات بسیار می‌دانست و در این زمینه آگاهی بسیار داشت (طوسی، بی‌تا، ص ۱۳۶-۱۳۸؛ طوسی، ۱۳۷۳،

ص ۴۴۰) و کتاب‌هایش در نواحی خراسان بسیار مهم بود. او بعد اسامی حدود دو بیست کتاب وی را ثبت و معرفی کرده است. (ابن ندیم، ص ۳۶۱-۳۶۳؛ طوسی، بی تا، ص ۱۳۶؛ همو، ۱۳۷۳، ص ۴۴۰) او برای تبلیغ عقاید شیعی، دو نوع مجلس برگزار می‌کرد؛ یکی برای عوام و دیگر برای خواص (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۴۰) تا بتواند به بهترین شکل ممکن، عقاید و اندیشه‌های امامی را تبلیغ نماید. این امر، عالمان شیعی و علاقه‌مندان به بحث و فحص مذهبی را به کشّ جلب کرد؛ چنان‌که ابومحمد جبرئیل بن محمد الفاریابی که از اهالی فاریاب خراسان و از علمای بزرگ شیعه بود و به نواحی قم، عراق و خراسان سفر کرده و از علمای آن نواحی حدیث شنیده بود، زادگاه خود را رها کرد و در کشّ مقیم شد. (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۱۸) از آن‌جا که ابوعمرو الکشی از وی حدیث نقل کرده (کشی، ۱۴۳۰، ص ۹۴، ۹۸ و ۱۱۰)، معلوم است که او هم عصر با عیاشی بوده است.

در همین زمان، از عالم دیگری با نام ابومحمد طاهر بن عیسی الوراق یاد شده که از اهالی کشّ بود و چند کتاب نگاشته بود. از آن‌جا که ابوعمرو کشی از او روایت نقل کرده (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۲۸) و او نیز از جعفر بن احمد بن ایوب حدیث شنیده و نقل کرده است (کشی، ۱۴۳۰، ص ۲۶۴)، می‌توان او را هم عصر با عیاشی، ختلی، و فاریابی دانست که با حضور و فعالیت خود در محافل شیعیان امامی، در اوایل قرن چهارم کمک شایان توجهی به رونق و شکوفایی فعالیت‌های فرهنگی شیعیان کرد.

مکتب بزرگی را که عیاشی برپای داشت و این عالمان، آن را رونق بخشیدند، چنان اعتباری به محفل شیعی کشّ بخشید که جمع زیادی از علما و طلاب شیعی را از نقاط دور و نزدیک یعنی از شهرهای ماوراءالنهر، خراسان، کرمان، جبال، فارس و طبرستان به سوی کشّ جلب کرد. نکته قابل توجه این‌که به رغم اشتهار رونق محفل شیعی قم، برخی از دانش‌پژوهان قمی نیز برای استفاده از محضر علمای محفل کشّ بدان شهر مهاجرت کردند و در آن شهر ساکن شدند. تعمق در نام و نسب افرادی که به عنوان شاگردان، یاران، مصاحبان و غلامان عیاشی از آن‌ها یاد شده، می‌تواند گستره مکانی شهرت و آوازه کلاس‌های او را در

میان محافل شیعی در اوایل قرن چهارم نشان دهد؛ چنان‌که افرادی از حلوان (عبدالله بن طاهر النقار حلوانی)، کرمان (هم‌چون: بکر کرمانی، محمد بن یوسف کرمانی و علی بن حسنویه کرمانی)، فارس (مانند سهل بن بحر الفارسی)، قم (مانند علی بن محمد قمی و احمد بن علی القمی معروف به شقران) و مازندران (هم‌چون: ابوالحسن علی بن ابی‌طاهر الحسین بن علی طبری) و نسا در خراسان (مانند ابانصر احمد بن یعقوب نسایی)، وطن خود را رها کردند و با سکونت و اقامت دائم در سمرقند و یاکش، در حلقه‌های تدریس عیاشی حضور یافته، از دستاوردهای مذهبی - فرهنگی مکتب سمرقند بهره‌مند شدند. (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۰۷، ۴۱۷، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۴۱ و ۴۵۲) علاوه بر این، از شهرهای مختلف ماوراءالنهر هم‌چون: سمرقند، بخارا، فاریاب، چاچ، ایلاق و جز آن به طرق مختلف با این محفل بزرگ علمی و فرهنگی شیعیان در کش ارتباط داشته و از آن تأثیر پذیرفته بودند. تعداد بسیار زیادی از افراد منسوب به عیاشی که اشاره‌ای به موطن و مکان زندگی آن‌ها نیز نشده، کم نیستند و احتمال می‌رود که بیش‌تر آن‌ها از اهالی ماوراءالنهر بوده باشند.

رونق محفل شیعی عیاشی در کش، چنان بود که تعداد افراد شیعی یادشده در کتاب رجالی شیعه که با نسبت کشی یادگردیده و یا به طریقی با عیاشی منسوب شده‌اند، نسبت به همه محدثان و راویان نیمه اول قرن چهارم برتری فاحشی را نشان می‌دهد؛ یعنی این که محفل فرهنگی عیاشی در ماوراءالنهر و کش، در این مقطع، از مراکز شیعی کرخ بغداد و قم هم فعال‌تر و پررونق‌تر بوده است.

این اقتدار، با مرگ عیاشی پایان‌پذیرفت و حداقل یک نسل بعد از مرگ وی یعنی تا حدود ۳۵۰ قمری نیز دوام داشت؛ چنان‌که عالمان، محدثان و راویان بزرگی از آن منطقه برخاستند که در سراسر قلمرو اسلامی به ویژه در میان شیعیان امامیه اعتبار ویژه دارند. از این افراد می‌توان از اباعمر و محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی، نویسنده کتاب الرجال نام برد که به تعبیر شیخ طوسی (ره) نیکواعتقاد، مورد وثوق، آگاه به روایات و مسلط به رجال، به دور از انحراف مذهبی بود. (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۴۰؛ همو، بی‌تا، ص ۱۴۱) او با عیاشی

مصاحبت داشت و در خانه‌اش که مرتعی برای اهل علم و شیعیان بود، زیاد تردد می‌کرد و از او حدیث می‌شنید. (نجاشی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۷۲) تاریخ حیات و ممات کشی معلوم نیست، اما ظاهراً هم‌زمان با ابوالقاسم جعفر بن قولویه (م ۳۶۹ ق) بوده است؛ زیرا این دو در کتاب خود از دیگری روایت نقل کرده‌اند و هر دو از پدر ابوالقاسم یعنی ابوجعفر محمد بن قولویه روایت نقل نموده و ابومحمد هارون التلعکبری (م ۳۸۹ ق) از هر دو تن روایت کرده است. (کشی، ۱۴۳۰ق، ص ۸) بنابراین، زمان زندگی وی را بین ۳۰۰ تا ۳۷۰ قمری می‌توان تخمین زد. بی‌شک وی سال‌ها بعد از استادش عیاشی، در قید حیات بوده و با تلاش وافر و مستمر خود چراغ محفل شیعی در ماوراءالنهر را روشن نگه داشته است و از طریق آثار، کتاب‌ها و فعالیت‌های خود، میراث این محفل علمی را به شیعیان قم و بغداد منتقل نموده که تا امروزه باقی مانده است.

فرزند عیاشی (جعفر بن محمد بن مسعود العیاشی) نیز یکی دیگر از شخصیت‌های برجسته شیعی در قرن چهارم در ماوراءالنهر است که با نقل و نگارش میراث علمی و روایی پدرش، در انتقال میراث علمی محفل شیعی کوشش به عراق نقش قاطعی ایفا کرد. (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۱۸؛ همو، بی‌تا، ص ۱۳۹) محمد بن نعیم الخیاط نیز بی‌سواد اما حافظ قرآن بود و به سبب حشر و نشر با عیاشی از او حدیث نقل کرده است (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۴۰) ولی پسر او حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی به طور کامل با محفل عیاشی درآمیخت و در نتیجه به عالم فاضل جلیل‌القدری درآمد که تمام مصنفات استادش عیاشی را گردآوری کرد و بر او خواند و هزار کتاب از کتاب‌های شیعه را با قرائت و اجازه روایت کرد. (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۲۱) اعتبار او در این زمینه تا آن حد است که شیخ الطائفه رحمته الله وی را شریک و هم‌پای محمد بن مسعود می‌داند. (طوسی، بی‌تا، ص ۶۵) مصاحبت و نقل حدیث او از افرادی مانند ابوالقاسم علوی، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی و زید بن محمد خلفی (از شاگردان عیاشی)، نشان می‌دهد که دوران شکوفایی علمی او نیز در اواسط قرن چهارم و از این نظر هم عصر باکشی

بوده و دوره زندگی‌اش بین ۳۰۰ تا ۳۷۰ قمری تخمین زده می‌شود. او کتاب‌های بسیار نگاشت (طوسی، بی‌تا، ص ۶۵) و از این طریق، در شکوفایی محفل علمی شیعیان ماوراءالنهر و در عین حال انتقال این میراث به محافل شیعی در غرب قلمرو اسلامی بسیار مؤثر بود. علاوه بر این انتساب، جمعی از عالمان و محدثان شیعی که یار، شاگرد و غلام عیاشی بودند، از فعالیت آن‌ها در حلقه‌های درس و بحث عیاشی حکایت می‌کند و جز در موارد معدودی که آن‌ها با صفاتی هم‌چون: پرهیزگار، مورد وثوق، فاضل و جز آن توصیف شده‌اند، اطلاع دیگری درباره آن‌ها در دست نیست. از این افراد می‌توان از علی بن اسماعیل الدهقان، عمرو خیاط، عبدالله الصیدلانی، قاسم بن محمد الابارکنی، لیث بن نصر، احمد بن عیسی بن جعفر العلوی العمری، ابراهیم الحبوبی، احمد الصفار، ابانصر احمد بن یحیی، احمد بن حمد بن حسین ازدی، ابوالقاسم جعفر بن محمد چاچی، جعفر بن ابی جعفر سمرقندی و پسرش، حمدویة بن نصیر بن شاهی، حسین بن نعیم، حسین الغزال، حسن الکرمانی، زید بن احمد الخلفی، محمد بن طاهر بن جمهور، محمد بن یحیی الضریر مؤدب، محمد بن بلال معلم، محمد بن فتح معلم، محمد بن شعیب بوجانی، محمد بن یوسف بن یعقوب، ابوعلی الحارثی، ابونصر الخاقانی، ابوعمرو خیاط، ابو عبدالله البستان(۴)، ابو جعفر بن ابی عوف بخاری، ابوبکر القنایی (العنابی) و جعفر بن محمد بن مالک نام برد. (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۰۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۵۱ و ۴۵۲)

علاوه بر این، تعداد زیادی از عالمان و محدثان شیعی قرن چهارم را با نسبت کشی و یا سمرقندی توصیف کرده‌اند که هم مکان و هم زمان حیات آن‌ها، مؤید فعالیت در مکتب فرهنگی کش و عیاشی است؛ ولی درباره زندگی و فعالیت آنان اطلاع دیگری در دست نیست. از این افراد می‌توان به ابراهیم بن نصیر، ابومحمد جعفر بن معروف، حسین بن خرزاد، ابومحمد حسین بن علی القائد، ابوصالح خلف بن حماد، اباسعید عثمان بن حامد الوجینی، علی بن محمد خلقی (خلفی)، محمد بن وارث سمرقندی، محمد بن نصیر، ابوالحسن محمد بن سعد، محمد بن ابراهیم وراق و ابونصر بن یحیی الفقیه اشاره کرد. (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۴، ۴۰۷، ۴۱۸، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۴۰ و ۴۵۱)

پراکندگی جغرافیایی شیعیان امامی در ماوراءالنهر

هیچ اطلاع مستقیمی درباره پراکندگی جغرافیایی شیعیان امامی در ماوراءالنهر در دست نیست، منابع جغرافیایی در نیمه دوم قرن چهارم بیشتر ساکنان این ناحیه را اهل سنت و جماعت اعم از حنفی و یا شافعی برشمرده‌اند. اما شواهد فراوانی درباره فعالیت اقلیت‌های مذهبی اعم از مسلمان و یا غیرمسلمان در شهرهای این منطقه در متون دیگر به چشم می‌خورد. بخشی از این شواهد را در متون و منابع رجالی می‌توان یافت. در قرون گذشته، معمولاً افراد را با نسبت به زادگاه یا محل زندگی‌شان معرفی می‌کردند. با تأمل بر نام‌های راویان و عالمان شیعی که در منابع رجالی ذکر شده که یا مستقیماً به یکی از سرزمین‌های ماوراءالنهر منتسب هستند و یا به عنوان منسوبان عیاشی از آن‌ها یاد شده است، می‌توان شمای کلی از پراکندگی شیعیان امامی در ماوراءالنهر به دست آورد. این امر نمی‌تواند میزان گستردگی این مذهب در آن نواحی را نشان دهد؛ برای مثال، ذکر نام ابوالقاسم چاچی در میان اطرافیان عیاشی را می‌توان حاکی از نفوذ تشیع امامی در آن منطقه تصور کرد، ولی بر اساس آن نمی‌توان تعداد هواداران این فرقه و میزان گستردگی و عمومیت تشیع در آن منطقه را روشن ساخت.

مطابق منابع رجالی، کش یکی از کانون‌های اصلی تشیع امامی در ماوراءالنهر بوده است که به لحاظ کثرت علمای منسوب به آن، فعالیت فرهنگی شیعیان در آن‌جا در نیمه اول قرن چهارم هجری حتی از قم، کرخ و کوفه هم بیشتر بوده است. سمرقند مرکز جغرافیایی، اداری و فرهنگی ماوراءالنهر در طول سده‌های متمادی بود و کش یکی از توابع آن محسوب می‌شد؛ لذا بسیاری از افراد ساکن کش را به نام سمرقندی هم می‌شناختند و در عین حال، تابعیت کش نسبت بدان شهر، ارتباط فرهنگی زیادی بین شیعیان آن شهر با سمرقند فراهم می‌آورد که با توجه به تعداد عالمان منسوب به سمرقند، آن را دومین مرکز تجمع و فعالیت شیعیان امامی در قرن چهارم می‌توان در نظر گرفت.

علاوه بر این، ذکر نام افرادی از ختل و چاچ نیز حضور برخی شیعیان امامی در آن نواحی را نشان می‌دهد. بخارا پایتخت سامانیان و شهر بزرگ ماوراءالنهر نیز توجه شیعیان امامی را به خود جلب کرده بود. حضور سادات علوی در بخارا، باعث شده بود که امیران سامانی برخی املاک و اراضی را بر آنان وقف کنند. (نرشخی، ۱۳۶۳، ص ۲۲) با این حال، ظاهراً به واسطه حضور ابوحفص بخاری و نفوذ مذهبی او در میان ساکنان منطقه، تشیع چندان با اقبال عمومی روبه‌رو نشد. در حلقه شاگردان و اطرافیان عیاشی، از فردی با نام ابوجعفر احمد بن ابی‌عوف یاد شده که اهل بخارا بوده است. (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۰۸، ۴۴۰ و ۴۵۱) ذکر نام این فرد، نشان می‌دهد که در میان ساکنان بخارا نیز تمایل به شیعه امامی وجود داشته و برخی از ساکنان آن شهر پیرو این مذهب بوده‌اند. هم‌چنین در کتب رجالی و حدیثی شیعیان امامی، از فردی با نام ابوبکر محمد بن حسن البرانی نام برده شده است. (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۴۰ و ۴۴۷؛ کشی، ۱۴۳۰، ص ۸۲، ۳۲۸، ۳۲۹ و ۳۳۰) از آن‌جا که ابوعمر و الکشی در برخی موارد، روایتی را از قول او و عیاشی نقل کرده (کشی، ۱۴۳۰، ص ۲۵۷ و ۳۳۶)، نشان می‌دهد که او با عیاشی در دهه‌های نخست قرن چهارم، هم‌زمان بوده و به ویژه روایتی که کشی از قول وی درباره سلیم بن قیس هلالی و کتابش نقل کرده (کشی، ۱۴۳۰، ص ۸۲)، آشکارا نشان می‌دهد که او مذهب امامی داشته است. به گفته سمعانی، برانی منسوب به روستای بران یا فوران در پنج فرسخی بخارا بوده است. (سمعانی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۰۵) هم‌چنین از دو نفر دیگر با نسبت وجینی و ابارکنی یاد شده که مکان آن‌ها معلوم نیست؛ اما با توجه به مشابهت ساختار این اسامی با جای‌نام‌های معمول در ماوراءالنهر، احتمالاً از روستاهای کش یا سمرقند بوده باشند. علاوه بر این، ختل به عنوان زادگاه ابراهیم بن محمد بن عباس ختلی و فاریاب به عنوان زادگاه ابومحمد جبرئیل بن محمد الفاریابی (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۰۷ و ۴۱۸) را نیز می‌توان از کانون‌های حضور و فعالیت شیعیان امامی دانست. چنان‌که در ادامه خواهد آمد، گزارش ابن‌بابویه نیز از حضور پررنگ و فعال شیعیان امامی در ایلاق پرده برمی‌دارد که خود مؤید پراکندگی شیعیان امامی در سراسر ماوراءالنهر از غرب جیحون تا شرق سیحون است.

ضعف تشیع امامی در ماوراءالنهر و عوامل آن

تشیع امامی در ماوراءالنهر، از اواسط قرن چهارم، به تدریج دچار افول شد و شیعیان منطقه، یا به نقاط دیگر مهاجرت کردند و یا در حالت پنهانی و غیر آشکار به فعالیت و حیات خود ادامه دادند. این امر معلول عواملی چند بود؛ از جمله:

الف) منازعات مذهبی و رشد ماتریدیه

تشیع به سبب باورهای خاص درباره امامت منصوص، در تقابل آشکار با دستگاه خلافت قرار داشت؛ لذا در قرون نخستین اسلامی، از نظر سیاسی شدیداً در محدودیت قرار گرفت و فقط رویکرد اجتماعی تشیع اجازه ظهور و بروز داشت. این مذهب، با اعتقاد به قداست شهادت در مبارزه با ظلم و نیز عدالت‌خواهی و انتظار ظهور مصلح، در زمینه اجتماعی جذابیت داشت و پیروان جدید را جلب می‌کرد؛ بنابراین، فرقه‌های بزرگ اهل سنت هم‌چون: حنفی و شافعی، با آن‌که با تشیع و عقاید آن مخالف بودند، تعصب و جدیتی برای نابودی آن‌ها نداشتند؛ ولی کرامیه نوظهور، به رقابت و تخاصم شدید با شیعیان روی آوردند؛ چنان‌که در نیشابور، نزاع اجتماعی کهن بین دو محله منیشک و حیره، در اواخر قرن چهارم، به نزاع شیعه و کرامیه مبدل شده بود. (مقدسی، ۱۴۰۸، ص ۲۵۲) هم‌چنین مقدسی از منازعه شدید بین کرامیه با حسینیان جرجان خبر داده است. (همان، ص ۲۸۵) بر اساس اسناد موجود، ظاهراً سرآغاز تنش کرامیان و شیعیان، به نقد آرای ابن‌کرام توسط فضل بن شاذان نیشابوری (م ۲۶۰ ق) برمی‌گردد. (طوسی، بی‌تا، ص ۱۲۴) با توجه به آن‌که در نیمه اول قرن چهارم، مذهب کرامیه در ماوراءالنهر به ویژه سمرقند نفوذ و گسترش یافته بود (نفیسی، ۱۳۳۲، ج ۲، ص ۹۶۴)، تصور می‌شود که در آن‌جا نیز هم‌چون خراسان، رقابت شدید آن‌ها با شیعیان آغاز شده باشد. تسلط اسماعیلیه بر دربار سامانی در اواخر حکومت امیر نصر بن احمد دوم (حک: ۳۰۱-۳۳۱ ق) و خشونت آن‌ها با علمای اهل سنت را نیز باید بر این قضیه افزود. بدیهی است که با تشدید فعالیت این سه فرقه در اوایل قرن چهارم،

پیشوایان حنفی مذهب منطقه که با هر سه فرقه مخالف بودند، بیم‌ناک شده و به رویارویی با آن‌ها برخاسته باشند؛ لذا از اوایل قرن چهارم، پیشوایان مذهبی اهل سنت، به رویارویی با این سه فرقه برخاستند، ولی چون پشتوانه سیاسی نداشتند و امیران وقت سامانی به طرفداری از مذهب خاصی تظاهر نمی‌کردند، فقط با مناظره، کتاب‌نویسی و تبلیغات مذهبی، به رویارویی با آن‌ها پرداختند. از مهم‌ترین عالمان حنفی که به مقابله با کرامیه و شیعیان امامی برخاستند، از ابومنصور ماتریدی و ابوالقاسم سمرقندی نویسنده کتاب سوادالاعظم می‌توان نام برد. (سمرقندی، ۱۳۶۷، ص ۳۰) بدین ترتیب، از نظر اجتماعی، محدودیت‌هایی برای شیعیان امامی فراهم شد.

ب. تکوین و توسعه دولت بویه

در اوایل قرن چهارم، حکومت دیلمیان شیعی مذهب بویه در پارس پایه‌ریزی شد، عاملان حکومت، با کنار زدن کارگزاران سامانی از شرق جبال، عملاً همه نواحی غربی، مرکزی و جنوبی ایران را زیر فرمان گرفتند. (اصفهانی، ۱۳۴۰ق، ص ۱۵۴؛ ابن مسکویه، ۱۳۳۴ق، ج ۱، ص ۲۷۷، ۲۹۳ و ۲۵۵؛ ج ۲، ص ۴-۸) اندکی بعد، غلبه آن‌ها بر بغداد در سال ۳۳۴ قمری و تحکم آن‌ها بر خلفای عباسی (مسعودی، ۱۹۳۸، ص ۳۴۶)، عملاً همه آسیای غربی را زیر سلطه آن‌ها قرار داد. سلطه بویه‌یان بر ایران مرکزی، سرآغاز رقابتی دیرپا بین آن‌ها و حکومت سامانی بر سر تصرف جبال بود (جرفادقانی، ۱۳۵۴، ص ۱۱۲) که عملاً به دشمنی و تقار بین آن دو سلسله انجامید؛ بنابراین، بویه‌یان کوشیدند تا با حمایت از مخالفان امیر سامانی و گرفتن منشور حکومت خراسان از خلیفه منصوب خود، المطیع‌الله (حک: ۳۳۴-۳۶۳)، ضمن تضعیف قدرت سامانیان، سلطه خود را بر نواحی مرکزی ایران تداوم بخشند، (ابن مسکویه، ۱۳۳۴، ج ۲، ص ۱۱۷-۱۱۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶ق، ج ۸، ص ۴۷۰-۴۷۱، ۴۸۰، ۵۰۵ و ۵۳۳) پیروی امیران بویه از مذهب تشیع امامی، موجب گردید تا در سراسر قلمرو بویه، این دسته از شیعیان، آزادی عمل یافته، از تنگناهای سیاسی - اجتماعی رهایی یابند؛ چنان‌که با حمایت امیران بویه، شیعیان

آزادانه به ابراز عقاید خود، مانند برپایی مراسم عزاداری در عاشورا، جشن عید غدیر خم و دیگر مراسم مذهبی خود پرداختند. (ابن اثیر، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۵۴۲، ۵۴۹ و ۵۵۰) بنابراین پیداست که تشیع در این زمان از محاق درآمده و خود را نمایان ساخت و کارگزاران شیعی به عنوان وزرا و درباریان بویهیان، همه امور اداری - سیاسی را تحت کنترل و فرمان خود گرفتند.

با توجه به رقابت سیاسی سنگین بین سامانیان و آل بویه بر سر نواحی مرکزی ایران، طبیعی است که از این پس نسبت به شیعیان امامی به عنوان افراد هم‌مذهب و همراه با بویهیان، نظری منفی ایجاد شود که آن‌ها را به عنوان ستون پنجم دولت رقیب اطلاق کند و از این پس آزادی عمل به معنای واقعی نتواند داشته باشند؛ بنابراین، محدودیت‌های سیاسی با محدودیت اجتماعی حنفی‌مذهبان همراه شد و شیعیان را در تنگنا قرار داد و به مهاجرت واداشت. با آزادی عملی که در قلمرو بویهی برای انجام دادن مراسم و شعائر مذهبی شیعی فراهم شده بود، طبیعی است که بخش چشمگیری از شیعیان امامی ماوراءالنهر، به قلمرو آل بویه مهاجرت کرده باشند تا در سایه حمایت بویهیان، از آزادی مذهبی برخوردار شوند؛ اما سندی در این باره در دست نیست. علاوه بر این، تعداد زیادی از شیعیان امامی به مرزهای شرقی ماوراءالنهر در مجاورت با قلمرو ایلات بیابان‌گرد گریختند؛ لذا از این پس، ایلاق به یکی از مهم‌ترین کانون‌های شیعه امامی و سادات علوی در ماوراءالنهر تبدیل شد که در سال ۳۶۸ قمری، برای رفع نیازهای دینی و فقهی خود از ابن بابویه تألیف کتاب من لایحضره الفقیه را درخواست کردند. (ابن بابویه، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۲-۳) این مهاجرت، اگرچه تضعیف موقعیت شیعیان امامی در ماوراءالنهر را در پی داشت، شیعیان امامی هم‌چنان در این منطقه حضور داشتند و حداقل تا اوایل قرن هفتم باقی ماندند.

نتیجه

یافته‌های این پژوهش، نشان می‌دهد که فشار و سخت‌گیری خلفا و کارگزاران آن‌ها بر شیعیان، آن‌ها را به سوی نواحی مرزی و دور از دسترس سوق داد. در این میان، منطقه ماوراءالنهر نیز به واسطه موقعیت بازرگانی و جغرافیایی خاص، و بافت فرهنگی تسامح‌آمیز، توجه شیعیان را به خود جلب کرد؛ لذا در طول دو قرن نخستین اسلامی، شیعیان کوشیدند تا به اشکال مختلف، خود را بدان منطقه برسانند. با توجه به حضور عالمان بزرگی هم‌چون: ابو عبدالله حسین بن اشکیب مروزی و ابراهیم بن علی کوفی که از یاران امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بودند، معلوم است که تعداد چشمگیری از جامعه شیعی ماوراءالنهر در نیمه دوم قرن سوم امامی مذهب به شمار می‌رفتند. نفوذ این فرقه در منطقه، بدان حد بود که امیراسماعیل سامانی نیز در اوایل زندگی بدان گرایش یافت. در اوایل قرن چهارم، با توجه به عوامل متعددی هم‌چون: موقعیت جغرافیایی ماوراءالنهر، تسامح مذهبی سامانیان و مواردی از این دست، تشیع امامی با تلاش عالمانی مانند محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی و هم‌فکرانش در ماوراءالنهر بسیار رواج یافت؛ چنان‌که به مهم‌ترین کانون علمی شیعیان در آن زمان تبدیل شد که تا اواسط قرن چهارم تداوم یافت. اما با غلبه آل‌بویه بر بغداد و هم‌چنین گسترش کرامیه و مخالفت حنفیان ماتریدی با تشیع و کرامیه، به تدریج شیعیان امامی از این مکان به دیگر نواحی کوچ کردند و این کانون فرهنگی شیعیان از رونق افتاد.

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین علی، **الکامل فی التاریخ**، بیروت: دارصادر، ۱۳۸۶ق.
۲. ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن، **تاریخ طبرستان**، ۲ جلد. تصحیح عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۲۰.
۳. ابن بابویه محمد بن علی، **من لایحضره الفقیه**، اشرف علی تحقیقه السید حسن الموسوی الخراسانی؛ بیروت: دارصعب و دارالتعارف، ۱۴۰۱ق.
۴. ابن عنبه، احمد بن علی، **عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب**، تصحیح محمد حسن آل الطالقانی، نجف: مطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ق.
۵. ابن مسکویه، احمد بن محمد، **تجارب الامم**، تصحیح هف. امدروز، بغداد: مکتبة المثنی، ۱۳۳۴ق.
۶. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، **الفهرست**، ترجمه و تحقیق رضا تجدد، تهران: اساطیر، ۱۳۸۱.
۷. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، **مقاتل الطالبیین**، تحقیق السید احمد صفور، نجف: مؤسسه العطار لتتافیه، ۱۴۲۸ق.
۸. استخری، ابراهیم بن محمد، **المسالك والممالک**، ترجمه فارسی کهن، تصحیح ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی - فرهنگی، ۱۳۶۸.
۹. اشپولر برتولد، **ایران در قرون نخستین اسلامی**، ج ۱، ترجمه عبدالجواد فلاطوری، تهران: انتشارات علمی - فرهنگی، ۱۳۷۹.
۱۰. اشعری، علی بن اسماعیل، **مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین**، ترجمه محسن مؤیدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۱۱. اصفهانی، حمزة بن حسن، **سنی ملوک الارض و الانبیاء**، برلین: مطبعة کاویانی، ۱۳۴۰ق.
۱۲. بارتولد، و.و، **گزیده مقالات تحقیقی**، ترجمه کریم کشاورز، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸.
۱۳. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، **الفرق بین الفرق**، بیروت: دارالجمیل و دارالآفاق الجدیدة، ۱۴۰۸ق.
۱۴. بلاذری، احمد بن یحیی، **فتوح البلدان**، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۴۲۱ق.
۱۵. بلعمی، محمد بن محمد بن عبیدالله، **تاریخ نامه طبری**، تصحیح محمد روشن، تهران: سروش، ۱۳۸۹.
۱۶. بیهقی، ابوالحسن علی بن زید، **تاریخ بیهق**، تصحیح احمد بهمینار، تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۱۷.

۱۷. بیهقی، ابوالحسن علی بن زید، **لباب الانساب**، تحقیق مهدی الرجایی، قم: مکتبه آیت‌الله العظمی النجفی المرعشی، ۱۳۷۱.
۱۸. ثعالبی، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، **لطائف المعارف**، تحقیق ابراهیم الیاری و حسن کامل الصیرفی، قاهره: دارالاحیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۹ق.
۱۹. جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، **ترجمه تاریخ یمینی**، تصحیح جعفر شعار، تهران: انتشارات علمی - فرهنگی، ۱۳۷۴.
۲۰. جعفری، سیدحسین، **تشیع در مسیر تاریخ**، ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲.
۲۱. دوانی، علی، **مفاخر اسلام**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی - امیرکبیر، ۱۳۷۷.
۲۲. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، **الاخبار الطوال**، عبدالمنعم عامر و جمال‌الدین شیال، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸.
۲۳. ذهبی، شمس‌الدین، **سیر اعلام النبلاء**، تحقیق شعیب ارنووط و دیگران، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۳.
۲۴. سمرقندی، محمد بن عبدالجلیل، **قندیه**، به کوشش ایرج افشار، تهران: مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷.
۲۵. سمعانی، عبدالکریم بن محمد، **الانساب**، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دار صادر، ۱۴۰۹ق.
۲۶. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، **الملل و نحل**، ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، تصحیح و تحشیه سیدمحمدرضا جلالی نایینی، تهران: چاپخانه تابان، ۱۳۳۵.
۲۷. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الرسل و الملوک**، چاپ عبدالاعلی مهنا، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ق.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن، **رجال**، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسین، ۱۳۷۳.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن، **الفهرست**، تصحیح و تعلیق محمدصادق آل‌بحرالعلوم، نجف: معهد نشریات المکتبه المرتضویه، بی‌تا.

۳۰. غفرانی، علی، «تاریخ شیعه در ماوراءالنهر از سقوط سامانیان تا حمله مغول»، *شیعه‌شناسی*، سال ۴، ش ۱۴، ص ۲۴-۷، سال ۱۳۸۵.
۳۱. فخررازی، محمد بن عمر، *الشجرة المباركة*، تحقیق مهدی الرجایی، قم: مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی العامة، ۱۴۰۹ق.
۳۲. کشی، ابوعمر و محمد بن عمر بن عبدالعزیز، *رجال الکشی*، قدم له و علق علیه السيد احمد الحسينی، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۳۰ق.
۳۳. گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۳۴. گیب، همیلتون، *فتوحات مسلمانان در ماوراءالنهر*، ترجمه محسن رحمتی، خرم‌آباد: دانشگاه لرستان، ۱۳۹۶.
۳۵. مروزی، اسماعیل بن حسین، *الفخری فی انساب الطالبیین*، تحقیق السيد مهدی الرجایی، قم: مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی العامة، ۱۴۰۹ق.
۳۶. مسعودی، علی بن حسین، *التنبیه و الاشراف*، عنی بتصحيحه عبدالله اسماعيل الصاوي، بی‌جا: یطلب من المکتبه العصریه فی بغداد، ۱۹۳۸.
۳۷. مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، بیروت: الشركة العالمیه للکتاب، ۱۹۹۰.
۳۸. مقدسی، احمد بن محمد، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، تحقیق محمد مخزوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۳۹. منتظرالقائم، اصغر، *نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل‌بیت*، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
۴۰. ناجی، محمدرضا، *تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامی در قلمرو سامانیان*، بی‌جا: مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان، ۱۳۷۸.
۴۱. نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، تحقیق السيدموسی الشبیری الزنجانی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۸ق.
۴۲. نرشخی، محمد بن جعفر، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر قباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: توس، ۱۳۶۳.
۴۳. نسفی، ابوحفص عمر بن احمد، *الفند فی معرفة علماء سمرقند*، تحقیق یوسف الهادی، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۸.

۴۴. نفیسی، سعید، *تعلیقات بر تاریخ بیهقی*، تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۳۲.
۴۵. نویسنده نامعلوم، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: طهوری، ۱۳۶۲.
۴۶. همایی، جلال‌الدین، *مختاری‌نامه*، تهران: علمی - فرهنگی، ۱۳۶۱.
۴۷. یاقوت حموی، *شهاب‌الدین ابو‌عبدالله، معجم البلدان*، تصحیح فردیناند ووستنفلد، بیروت: دارصادر، ۱۴۰۹ق.